

# پروانه و تانک

التیام زخم‌های سینمای ایران با ارزش‌های دفاع مقدس



انسپیه شاه‌حسینی به‌عنوان تنها کارگردان زن چهل‌ودومین جشنواره فیلم فجر، «دست ناپیدا» را همچون برداشتن چند کاسه آب از دریای خروشان دفاع مقدس می‌داند. او با روایت حضور زنان ایثارگر در پشت جبهه و حاشیه رود کارون در دوران جبهه، حماسه‌آفرینی بانوان ایرانی به‌خصوص در عرصه پشتیبانی جنگ را به تصویر کشیده است؛ اثری که از جهت حضور یک خبرنگار زن برای ثبت و روایت حقیقت در جنگ، هم فیلم تحسین شده انسپیه شاه‌حسینی «شب بخیر فرمانده» را به یاد می‌آورد و هم خط و ربطی با عقبه خبرنگاری و تجارب و مشاهدات این نویسنده و فیلمساز متعهد و دغدغه‌مند در حوزه انقلاب و دفاع مقدس دارد.



علی رستگار  
آرکوه فرهنگ و هنر

۹ سال‌ها قبل با شب بخیر فرمانده هم از زاویه دید یک خبرنگار زن به جبهه و جنگ ورود کرده بودید و با رزمنده‌ها و وقایع همراه شدید. حالا دست ناپیدا انگار با همان خاستگاه خبرنگاری، روایتگر حقیقت دیگری از دوران دفاع مقدس است.

دست ناپیدا به نوعی شب بخیر فرمانده ۲ است.

۹ چه ضرورتی احساس کردید که بعد از چند سال دوباره از دریچه یک خبرنگار زن، قصه دیگری را روایت کنید؟

چون خودم جزو این زنان بودم، همیشه برایم دغدغه بود که قصه آنها را بسازم. اما شرایط آن پیش نمی‌آمد و سراغ کارهای دیگری می‌رفتم تا این‌که مقام معظم رهبری اخیراً در سخنرانی‌های‌شان درباره پرداختن به زنان ایثارگر تأکید کردند. البته تأکید ایشان همیشگی بود و شناخت خوبی از این زنان داشتند. آن زمانی هم که رئیس‌جمهور بودند، با این زنان ایثارگر دیدار داشتند و قدردان‌شان بودند و آنها را به زیارت می‌فرستادند. بهترین خاطرات این زنان همین دیدار با مقام معظم رهبری بود. بنابراین همه این موارد دست به دست هم داد تا سریع فیلمنامه را بنویسم و دست به کار ساخت آن شوم.

۹ پس فیلم، پایگاه مستند دارد؟

بله، براساس یک اتفاق واقعی و زندگی‌زانی است که در زمان جنگ در حاشیه رود کارون لباس‌های رزمنده‌های خط مقدم و بیمارستان صحرایی منطقه را می‌شستند. هر لباسی را هم که نیاز به تعمیر داشت تعمیر، اتو و بسته‌بندی می‌کردند و به جبهه‌ها می‌فرستادند. آن لباس‌هایی را هم که دیگر غیرقابل استفاده نبوده و ترکش زیادی خورده بودند، می‌سوزانند. همه اینها وقایع مستندی بود که وجود داشت و من آنها را برای روایت، دراماتیزه کردم.

۹ با ساخت آثاری چون دست ناپیدا و شب بخیر فرمانده، انگار پلی میان خبرنگاری، مستندسازی و کارگردانی فیلم سینمایی زدید. ضمن این‌که همه اینها شکل‌های مختلف روایتگری حقیقت است.

دقیقا. یکی از خبرنگاران که با من مصاحبه می‌کرد، اصرار داشت بگویم دست ناپیدا، اقتباسی از کتاب «حوض خون» است. گفتم برادر جان! اگر اقتباسی هم انجام دادم از خاطرات خودم است. آدمی مثل من که شاهد این ایثارگری زنان در دفاع مقدس و بخشی از زندگی‌اش خبرنگاری بود، دیگر نیازی به اقتباس از کتاب به‌خصوصی ندارد اما کتاب و اقتباس خوب، حتماً به ساخت اثر بهتر کمک می‌کند. یکی از دلایلی که داستان‌های ارنست همینگوی درباره جنگ از جمله «زنگ‌ها برای به صدا درمی‌آیند» به دل می‌نشیند و تأثیرگذار است به این برمی‌گردد که خودش در جنگ حضور داشت و مجروح شد. حتی قصه‌های کوتاه همینگوی هم به دلیل همین تجارب و شناخت، انگار رمان‌هایی بزرگ هستند و هرکدام عکس و برشی از جنگ را روایت می‌کنند. وقتی این سه محور و سه شکل مختلف روایتگری که به آن اشاره کردید، دست به دست هم دهند و خوب به عمل بیایند، خروجی آن هم تأثیرگذار خواهد بود.

۹ از آنجاکه همینگوی در دوره‌ای خبرنگار هم بوده و بعد به شکل‌های دیگر روایتی مثل نویسنده‌گی را آورده، مثال خیلی خوب و برجسته‌ای در این زمینه است. حتی «کتاب همینگوی خبرنگار» هم حاوی ۷۵ مقاله و گزارش خبری خواندنی‌ای از وقایع و موضوعات مختلف است.

بله، اشاره درستی کردید. اصلاً نگاه همینگوی به زندگی، انسان، جنگ و موضوعات مختلف در آثار او برجسته است و به مخاطب منتقل می‌شود. یکی از این داستان‌ها «پروانه و تانک» است که در کنار روایت مواجهه یک آدم ضعیف با گشتاپوی آلمان به تأثیرات جنگ روی زندگی مردم می‌پردازد. اگر کسی جنگ را ندیده باشد و خبرنگار و روایتگر خوبی نباشد، نمی‌تواند چنین تمثیل خوبی همچون پروانه و تانک را به کار ببرد و اثرش را خواندنی کند و مخاطب را تکان دهد. اگر همه چیز دست به دست هم دهد و شرایط مناسبی برای ساخت قصه‌ها و روایت‌های خبری و گزارشی از جنگ وجود داشته باشد، آثار خوبی در این زمینه تولید خواهد شد، به شرطی که مسئولان فرهنگی به آدم‌های باتجربه و خلاق در این زمینه فضا و امکانات دهند. در این صورت این نویسندگان و فیلمسازان می‌توانند به تفکری حیات ببخشند که سینمای ما به شدت نیازمند آن است.

۹ این روزها مدام دست ناپیدا را به حوض خون ارجاع می‌دهند، پس با قاطعیت می‌گویید اقتباس نیست؟

بله، اصلاً. حوض خون را من خواندم و نویسنده کتاب هم از دوستانم است که در درقول زندگی می‌کند. حتی دیداری هم با ایشان داشتم، بسیار هم خانم خوبی هستند. قصه فیلم من در اهواز و در حاشیه کارون اتفاق می‌افتد، درحالی‌که زنان کتاب حوض خون در کنار بیمارستان بودند یا در دست ناپیدا ما سکناس‌هایی از سوزاندن لباس‌های غیرقابل استفاده داریم. یکی از جذاب‌ترین صحنه‌های فیلم همین لحظات سوختن لباس‌هاست و شیشه‌های عطری که در جیب رزمنده‌ها، مجروحان یا شهدا وجود دارد و با خون آنها ترکیب می‌شود و فضا را عطراگین می‌کند. البته این حس بویایی تنها در واقعیت قابل درک و دریافت است اما سعی کردم با انداختن شیشه عطر در آتش، احساس لازم را به مخاطب منتقل کنم. آن کسانی که تجربه این کار را دارند، می‌دانند که چه عطری در فضا می‌پیچد. برای همین می‌گویم

